

فهرست

۹ سخن اوّل
۱۵ دعای بعد از نماز ظهر
۳۵ دعای بعد از نماز عصر
۵۷ دعای بعد از نماز مغرب
۷۷ دعای بعد از نماز عشاء
۹۱ دعای بعد از نماز صبح
۱۱۳ دعای حاجت
۱۱۷ متن عربی ادعیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا را شکر که ما فاطمه علیها السلام را بسیار دوست داریم، سالروز ولادتش، جشن می‌گیریم، در ایام شهادتش، لباس سیاه به تن می‌کنیم و بر مصیبت‌های او، اشک می‌ریزیم. از مظلومیت او برای ما سخن‌ها گفته‌اند و چقدر به جاست که با یادآوری ستم‌هایی که به او شد، راه خود را از دشمنان او جدا کنیم. بر این باورم که دشمنان برنامه‌ریزی کرده‌اند تا ما کمتر با اندیشه‌های فاطمه علیها السلام آشنا شویم و برای همین است که ما از گوهرهای ارزشمندی که در سخنان اوست، کمتر اطلاع داریم. به راستی جامعه چقدر با دعاهای آن حضرت (که بعد از نمازهای روزانه می‌خواند)، آشنایی دارد؟ این دعاها، گنجینه‌ای بزرگ از معارف آسمانی است، هرکس می‌خواهد در عرفان حقیقی به جایی برسد، باید از این دعاها بهره بگیرد، افسوس که جوانان ما، مناجات‌های افرادی که از خطا به دور نیستند را حفظ هستند و

آن‌ها را به خوبی می‌شناسند، ولی با مناجات‌ها و راز و نیازهایی که حضرت فاطمه علیها السلام با خدا داشته‌اند، بیگانه‌اند. این جلوه‌ای از مظلومیت جانسوز دختر پیامبر است!

خدا به من توفیق داد تا این دعاها را به وسیله این کتاب منتشر کنم، روش من این بود که دعاهای روزانه را به چند قسمت تقسیم نمودم و هر قسمت را ابتدا ترجمه نمودم و سپس به شرح قسمت‌های مهم آن پرداختم، در پایان کتاب هم متن عربی دعاها را آورده‌ام.

امیدوارم که حضرت فاطمه علیها السلام این تلاش را قبول کند و اگر در روز قیامت پاداشی به من بدهد، آن را تقدیم همه کسانی می‌کنم که در نشر این کتاب، گام برمی‌دارند، باشد که از این راه، این دعاهای مادرم فاطمه علیها السلام از غربت بیرون بیاید. ان شا الله

مهدی خُدامیان آرانی

مهرماه ۱۳۹۵ هجری شمسی

سخن اوّل

هر وقت گرفتار می‌شوم و همهٔ درها به رویم بسته می‌شود، نماز استغاثه به حضرت فاطمه علیها السلام را می‌خوانم، می‌دانم که آن بانوی مهربان، پیش خدا خیلی آبرو دارد، توّسل به کسی که عصاره همه خوبی‌هاست، رهگشای من بوده است.

من باور دارم که خدا دوست دارد که با توّسل به آن بانو به در خانه‌اش رو کنم، پس وضو می‌گیرم، رو به قبله می‌ایستم دو رکعت نماز می‌خوانم، بعد از نماز سر به سجده می‌گذارم، به آن بانوی مهربانی‌ها توّسل می‌جویم و بارها می‌گویم: «یا فاطمه».

از جوانی هر وقت، گرفتاری داشتم این‌گونه عمل می‌کردم، وقتی می‌خواستم ازدواج کنم، وقتی که خانه‌ای برای سکونت می‌خواستم و نداشتم... من با توّسل به حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر حاجت‌های خود را از خدا

گرفته‌ام.

زندگی‌ام سر و سامان گرفته بود، ولی گمشده‌ای داشتم، دنیای من خوب بود ولی آرامش را گم کرده بودم. روزی از روزها با خود فکر کردم که چرا من گرفتار دنیا شده‌ام، احساس کردم که دنیا دل مرا ربوده است و من اسیر آب و گل شده‌ام.

در خلوت خود بیشتر فکر کردم، گویا من خودم را گم کرده بودم... من خیلی ضرر کردم، می‌توانستم رشد کنم، تا ملکوت خدا پر بکشم، ولی دل به چه بسته بودم؟ به دنیایی که به هیچ‌کس وفا نکرده است، عاشق بی‌وفاترین چیزها شدم.

من دچار غفلت شده بودم، از پوچی‌ها و بی‌خبری‌ها، وامانده شده بودم. از رنگ‌هایی که بوی آسمان نمی‌دهند، دلگیر بودم، از حرف‌هایی که نتیجه‌ای جز گمراهی ندارد، خسته شده بودم.

به کجا باید فرار می‌کردم؟ از چه کس و چه چیزی باید فرار می‌کردم؟

از دوستانی که به زنجیر دنیا در آمده‌اند؛

از هیاهوها؛

از مسابقه دنیاخواهی... .

کجاست آن چشمه آرامش؟ چه کسی به من بی‌پناه، پناه می‌داد؟ من چه

باید می‌کردم؟

مدتی که فکر کردم، به این نتیجه رسیدم: «باید برای این گرفتاری خود،

نماز استغاثه به حضرت فاطمه علیها السلام را بخوانم!». برخاستم، وضو ساختم و به

نماز ایستادم...*

باید در خانه خدا بروی و با او آشتی کنی و درد خویش را به او بگویی! اگر تو با او رفیق بودی، کارت به اینجا نمی‌رسید که این‌گونه درمانده شوی. چرا تو در تشنگی می‌سوزی در حالی که آب در چند قدمی توست. چرا روح خود را این همه رنج می‌دهی در حالی که چشمه‌سار آرامش در کنار توست؟ در هیاهوی بی‌پایان زمان به کجا می‌روی؟ صداهای پر از فریب، تو را به چه دعوت می‌کند؟ قدری فکر کن، کجا می‌روی؟

بدان تمام آنچه تو دل به آنها بسته‌ای، هیچ می‌باشند، برای چه دنبال هیچ‌ها می‌دوی، پایان این گام‌های شتابان تو، واقعاً کجاست؟

باید به سوی خدای خود رو کنی، همان خدایی که همه ما را آفرید و هزاران نعمت به ما داد. تو که می‌دانی مرگ حق است، به قیامت باور داری، پس چرا قیامت را از یاد برده‌ای؟ جمعی از دوستان تو، پیش از تو از این دنیا رفتند، آنان اکنون هم‌آغوش خاک شده‌اند، به آنان فکر کن، به زودی تو هم همانند آنان دستت از این دنیا کوتاه می‌شود. لحظه‌ای اندیشه کن! نکنند

* . دو رکعت نماز خواندم و بعد از پایان نماز، سر به سجده گذاشتم و صد مرتبه گفتم: «یا فاطمه»، سپس طرف راست صورت خود را به زمین گذاشتم و صد مرتبه گفتم: «یا فاطمه» سپس طرف چپ صورت را به زمین گذاشتم صد بار گفتم: «یا فاطمه»، سپس سر به سجده گذاشتم و صد و ده بار گفتم: «یا فاطمه» و بعد از آن دعا کردم و با خدا راز و نیاز نمودم. (مکارم الاخلاق ص ۳۳۰).

روزی چشم بگشایی و کار از کار گذشته باشد و فرصت تو به پایان رسیده باشد! مبادا دیر شود و تو آن قدر در غفلت بمانی که تنها توشه‌ات، حسرت و پشیمانی باشد!

برخیز و تا فرصت داری با خدای مهربان خویش نجوا کن! فقر و بیچارگی خود را به او عرضه کن که بسی مهربان است و بخشنده! با خدای خویش سخن بگو! به او بگو که چقدر نیازمند او هستی! در خانه او بنشین و گدایی کن!

* * *

بانوی من!

من نمی‌دانم با خدای خود چگونه سخن بگوییم، گرفتار غفلت شده‌ام. محبت دنیا، دلم را سیاه کرده است. شما در اوج پاکی و طهارت هستی، خدا به شما مقام عصمت داده است، اما من در سیاهی‌ها، غوطه‌ور شده‌ام! جهل و نادانی بیچاره‌ام کرده است، اگر من می‌دانستم و در وادی معرفت بودم که کارم به اینجا نمی‌رسید!

* * *

در سجده بودم، به پهنای صورت اشک ریخته بودم، و چنین زمزمه می‌کردم: «یا فاطمه!»، می‌دانستم توّسل به بانوی مهربانی، حتماً گره‌گشا است.

سر از سجده برداشتم، بوی باران می‌آمد، پنجره مرا به سوی خود فرا می‌خواند، برخاستم، زیر باران رفتم، من چقدر دوست دارم زیر باران خیس

شوم و مهربانی خدا را حس کنم.

به داخل اتاق آمدم، کنار بخاری ایستادم، نگاهم به قفسه کتاب خیره ماند، ناخودآگاه به سمت جلد ۸۳ کتاب «بحار الانوار» رفتم، آن را برداشتم، کتاب را گشودم و چنین دیدم: «این دعاها را حضرت فاطمه علیها السلام بعد از نمازهای خود می خواند».

دقت کردم، دیدم در آنجا پنج دعا نوشته شده است، آن حضرت برای هر کدام از نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح، دعای جداگانه‌ای داشته‌اند.

مقداری از آن دعاها را خواندم، روح سرگشته من، آرام و آرام‌تر شد، من به اقیانوسی از آرامش رسیده بودم! چه معانی بلندی در این کلمات نهفته بود، به راستی که این دعاها، قطعه‌ای از آسمان بود که آن را در روی زمین یافته بودم، من گمشده خویش را در این دعاها پیدا کرده بودم.

هر سطری از آن را که می خواندم، بیشتر تعجب می کردم، بیش از سی سال بود که در حوزه علمیّه بودم و در این مدّت به تحصیل، تدریس و تألیف پرداخته بودم، پس چرا این دعاها را تا به حال نشنیده بودم؟ چرا از این گوهرهای ارزشمند بی خبر بودم؟

* * *

باید قلم در دست گیرم و از این دعاها بنویسم، این نوشتن در واقع باید برای دل خودم باشد، برای کمال و رشد خودم باید بنویسم، باید عهد کنم که این دعاها را از یاد نبرم، باید مسیر زندگی خود را بر اساس این دعاها

ترسیم کنیم.

اگر حضرت فاطمه علیها السلام را دوست دارم، باید تمام تلاش خود را به کار گیرم تا پیام‌های مهمی را که آن حضرت در این دعاها بیان کرده‌اند به جامعه برسانم. پیام‌های آسمانی آن حضرت را باید از غربت بیرون آورم. این درد بزرگی است که جامعه ما از این پیام‌ها بی‌خبر مانده است! چرا جوانان ما با افکار بلند حضرت فاطمه علیها السلام بیگانه‌اند؟ چرا مناجات‌های افرادی که از خطا به دور نیستند را می‌شناسند و آن را حفظ می‌کنند، اما این دعاهای حضرت فاطمه علیها السلام را یک‌بار هم نخوانده‌اند؟

چرا راه دوری می‌روم؟ چرا دنبال متهم می‌گردم! من خودم نیز متهم هستم!

من بر خطای خود اعتراف می‌کنم و می‌خواهم جبران گذشته‌ها را بنمایم، شکر خدا هنوز فرصت دارم، پس قلم را در دست می‌گیرم و این راه را آغاز می‌کنم.

اگر خدا به من توفیق دهد و این کتاب را به پایان ببرم، وظیفه خود را انجام داده‌ام، من ابزاری به غیر از قلم ندارم، آن وقت نوبت دوستان من است که این راه را ادامه بدهند و با تلاش آنان، کاری خواهیم کرد کارستان!

دعای بعد از

نماز ظهر



□ ترجمه دعا

خدایا! تو را تسبیح می‌کنم، تو آن خدایی هستی که پاک و منزّه هستی! تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را نداری.

من نباید تو را به چیزی تشبیه کنم و همه صفات و ویژگی‌هایی را که در بین مخلوقات می‌بینم، باید از تو دور بدانم.

وقتی من به تو فکر می‌کنم، اول باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می‌آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساختم. تو خدای یگانه‌ای، تو بودی که زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف

شوی. همهٔ ویژگی‌هایی که من در آفریده‌ها می‌بینم، برای تو عیب و نقص حساب می‌شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی! تو به هیچ کس ظلم نمی‌کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی‌روی!

تو از هر عیبی به دور هستی، صاحب عزت و شکوه هستی، تو همیشه بر جهان، قدرت داری، همه‌کاره این جهان تو هستی!

خدایا! من تو را حمد و ستایش می‌کنم، تو بودی که به من نعمت علم و آگاهی دادی، تو توفیقم دادی تا کارهای نیک انجام دهم، دل مرا مشتاق خود قرار دادی. از تو ممنونم که مرا تسلیم قرآن قرار دادی تا دستورات تو را که در آن کتاب آسمانی آمده است، اطاعت کنم، ممنون تو هستم که مرا به دین خود هدایت کردی و نور ایمان را در دل من قرار دادی و مرا از کفر و شرک نجات دادی!

اکنون که در حق من لطف کرده‌ای و این خوبی‌ها را به من داده‌ای، من به لطف تو محتاج‌ترم، پس لطف خودت را در حق من کامل کن! من از تو می‌خواهم که مناجات کسانی که زیاد توبه می‌کنند را به من عطا کنی تا من هم همانند آنان از گناهانم توبه کنم، آنان چگونه به درگاه تو رو می‌کنند، اشک می‌ریزند، با چه سخنانی تو را راضی می‌کنند، به من توفیق بده همانند آنان به درگاه تو زاری کنم و مثل آنان از تو عذرخواهی کنم، توبه‌کنندگان واقعی بعد از توبه به عمل رو می‌آورند و گذشته خود را جبران می‌کنند، به من هم توفیق جبران گذشته را عنایت کن!

خدایا! کسانی که در راه تو تلاش می‌کنند به نجات و رستگاری می‌رسند،

مرا هم مانند آنان به نجات و رستگاری برسان و ثواب آنان را به من عطا کن!

خدایا! مؤمنان به وعده‌های تو باور دارند و فقط به تو توکل می‌کنند، از تو می‌خواهم کاری کنی که همانند آنان وعده‌های تو را باور کنم و به تو توکل کنم، آری، هر کس که به تو توکل کند او را یاری می‌کنی. خدایا! از تو راحتی در هنگام مرگ و آرامش در هنگام حسابرسی روز قیامت را می‌خواهم!

عده زیادی از مرگ می‌ترسند، آنان مرگ را پایان خود می‌دانند، ولی من از تو می‌خواهم مرا منتظر مرگ قرار بدهی! وقتی یکی از عزیزان من به سفر برود، من چشم انتظار آمدن او هستم، هر لحظه با خود می‌گویم: او کی از سفر باز می‌گردد؟ خدایا! تو کاری کن که این گونه، چشم انتظار مرگ باشم.

* * *

□ شرح دعا

لحظه‌ای درنگ می‌کنم و به این جمله فکر می‌نمایم:

«وَاجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ».

«خدایا! از تو می‌خواهم مرا منتظر مرگ قرار بدهی آن‌گونه که در انتظار آمدن بهترین عزیزانم هستم!»

به راستی فاطمه علیها السلام دنیا و مرگ را چگونه می‌بیند؟ من که مثل بقیه مردم در جستجوی دنیای بیشتر هستم، فکر می‌کنم با ثروت بیشتر به آرامش می‌رسم، اما زهی خیال باطل! دنیا به هیچ کس آرامش نداده است، دنیا

(این عروس هزار داماد) دل‌ها را می‌فریبید و به هیچ کس وفا نمی‌کند، وقتی به آن می‌رسم، از من جدا می‌شود، و مرا رها می‌کند و با دلی پر از حسرت، تنها می‌مانم!

حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواهد من اهل معرفت شوم، خودم و دنیا را بشناسم، اگر بفهمم مسافری هستم که باید به وطن خود بازگردم، دیگر اسیر دنیا نمی‌شوم.

کدام وطن؟ وطن من کجاست؟

باید بدانم که خدا روح مرا ابتدا در عالم ملکوت آفرید، سپس روح مرا به این دنیایِ خاکی آورد، عالم ملکوت بسیار بالاتر و برتر از این دنیایِ خاکی است، این دنیایِ خاکی پست‌ترین جایگاه است، ولی چرا خدا، روح انسان را در این جسم مادی قرار داد؟ چرا انسان را به این دنیایِ خاکی آورد؟ علت این کار خدا چه بود؟

خدا روح انسان‌ها را در ملکوت آفرید، روح در آنجا قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می‌دانست که اگر روح انسان‌ها در ملکوت بماند، دچار غرور می‌گردد و این غرور سبب می‌شود تا انسان‌ها از کمال و سعادت فاصله بگیرند.

در عالم ملکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هر چه روح انسان می‌خواست برای او آماده بود، آن دنیا، دنیایِ برتر بود و زمینهٔ سختی‌ها و بلاها در آنجا وجود نداشت.

خدا انسان را به این دنیایِ مادی آورد، دنیایی که در آن، انسان با

محدودیت‌ها و مشکلات روبرو می‌شود، در این دنیا زمینه پختگی انسان فراهم می‌شود.

در این دنیا، انسان به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می‌شود، این سختی‌ها، درمان غرور روح انسان است. انسانی که در دنیای ملکوت، پادشاهی می‌کرد، در این دنیا برای سیر کردن شکم خویش، باید کار کند، زحمت بکشد و... همه این‌ها باعث می‌شود تا غرور او درمان شود. این‌گونه بود که روح انسان اسیر این دنیای خاکی شد. این برنامه‌ای است که خدا برای سعادت روح انسان قرار داده است. این راز بزرگ زندگی دنیا است.

وقتی به این شناخت برسم، دیگر می‌فهمم که برای راحتی و آسایش به این دنیا نیامده‌ام، من به اینجا آمده‌ام تا دردم درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردم.^۲

وقتی دانستم که روح من از جنس ملکوت است، درد جدایی از عالم ملکوت را حس می‌کنم، می‌فهمم از اصل خویش دور افتاده‌ام، آن وقت در انتظار مرگ می‌نشینم و مرگ را زیبا می‌بینم، زیرا این مرگ است که مرا به وطن اصلی‌ام باز می‌گرداند، دل من از همه این دنیای خاکی بالاتر و بزرگ‌تر است، من اینجایی نیستم، وقتی آسمانی بشوم، آرام می‌شوم.



□ ترجمهٔ دعا

خدایا! وقتی مرگ من فرا می‌رسد، وقتی که می‌خواهم از این دنیا بروم، آن ساعتی که دیگر هیچ‌چیز به من نفعی نمی‌رساند، رحمت خودت را روزی‌ام کن و رضایت خود را به من ارزانی دار!

خدایا! قبل از آن که جانم را بگیری، بشارتی از بزرگواری خودت به من برسان، من منتظر آن مژده‌ای هستم که فقط تو بر آن توانایی و قلب مرا آرام می‌کند و جانم را خشنود می‌سازد و چهره‌ام را نورانی می‌کند.

مگر آن مژده تو چه می‌کند؟ به من در آن لحظه آرامش می‌دهد و هر کس که مرا می‌بیند به حال غبطه می‌خورد، سختی جان دادن را بر من آسان می‌کند و مرا از خیر و برکت مرگ بهره‌مند می‌سازد.

خدایا! وقتی که جانم گرفته شد، پس روح مرا همراه و همدم ارواح پاک

قرار بده، مرا با بندگان خوبت همراه کن و اعمال مرا قبول کن!
خدایا! وقتی تنهای تنها در قبر قرار گیرم امیدم به رحمت توست، آن
هنگام که در قبر توانایی هیچ کاری را نداشته باشم و مردم مرا به حال خود
رها کرده باشند، نیاز به بزرگواری تو دارم.

* * *

□ شرح دعا

لحظه‌ای به فکر فرو می‌روم:

«وَبُشْرَىٰ مِنْ كَرَامَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَتَوَفَّيَ نَفْسِي».

«خدایا! قبل از آن که جانم را بگیری، بشارتی از بزرگواری خودت به من
برسان».

فاطمه از کدام بشارت سخن می‌گوید؟

آیات آخر سوره فجر را به یاد می‌آورم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾.

خدا در لحظه جان دادن مؤمن به او چنین می‌گوید: «ای روح آرام‌یافته و
مطمئن! در حالی که تو از لطف من خشنودی، من هم از تو خشنودم، به
سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی! به جمع بندگان خوب
من در آی! و به بهشت من داخل شو!».

چقدر این سخن آرامش‌بخش و زیباست! لطف و صفا و آرامش از این
سخن می‌بارد، خدا از بنده‌اش دعوت می‌کند تا به بهشتی که نهرهای آب از
زیر درختان آن، جاری است وارد شود، خدا بهشت و دیدارش را برای او

آماده کرده است و از او راضی و خشنود است و این بالاترین نعمت است، مؤمن نیز از لطف و کرم خدا، غرق خوشحالی است، چه لذتی از این بالاتر و بهتر!

اکنون ماجرای «سُدیر» را نقل می‌کنم: او یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، روزی نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

– آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می‌داند؟

– ای سُدیر! به خدا قسم مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد.

– آقای من! چگونه می‌شود که مؤمن از مرگ نمی‌هراسد؟ در آن لحظه چه اتفاقی روی می‌دهد؟

– ای سُدیر! خدا فرمان می‌دهد تا یکی از فرشتگان از طرف خدا پیامی را به مؤمن برسانند. پیام خدا همان آیات آخر سوره فجر است: «ای روح آرام‌یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی!...».

– آیا مؤمن این صدا را می‌شنود؟

– آری. خدا از مؤمن دعوت می‌کند تا در بهشت وارد شود و همنشین خوبان شود، اینجاست که مؤمن، مرگ را در کام خود شیرین می‌یابد و عاشق مرگ می‌شود.^۳

آن روز سُدیر به فکر فرو رفت، او دانست که وقتی آن بشارت به گوش مؤمن برسد، دیگر هیچ چیز بهتر و لذت‌بخش‌تر از جان دادن نیست!



□ ترجمه دعا

خدایا! مرا با نور ایمان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم گردان، مرا به حال خود رها نکن که به تو ایمان دارم. تو ستمکاران را به حال خود رها می‌کنی و بر هر کاری توانا هستی!

خدایا! از تو می‌خواهم وقتی قیامت برپا شود و برای حسابرسی سر از قبر بردارم، آن روز را بر من مبارک گردانی، همان روزی که تو فرمان می‌دهی و اسرافیل در صور خود می‌دمد و همه زنده می‌شوند و ترس و هراس، آنان را فرا می‌گیرد، پس رحمتت را بر من ارزانی دار! در روز قیامت، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد، پس نوری از رحمت خود به من عطا کن تا مسیر مرا روشن سازد و باعث آرامش من شود و مرا به بهشت تو رهنمون سازد.

خدایا! مرا در بالاترین مرتبه بهشت جای بده و مرا همنشین محمد ﷺ که

(بنده و فرستاده توست) قرار بده! مرا با کسانی که نعمت را بر آنان ارزانی نموده‌ای هم‌نشین ساز، آنان همان پیامبران، صدیقان و شهدا و نیکوکاران هستند و به راستی که بهترین دوستانند!

خدایا! بر محمد که آخرین پیامبران توست، درود و صلوات بفرست، بر همه پیامبران و همه فرشتگان درود بفرست، خدایا! بر خاندان پاک محمد و امامان هدایتگر درود بفرست که تو پروردگار جهانیان هستی!

خدایا! تو ما را به وسیله محمد ﷺ هدایت کردی، به خاطر او بر ما مهربانی کردی، تو ما را با او گرمی داشتی و برتری دادی و شرافت بخشیدی و یاری کردی و از هلاکت نجات دادی، پس از تو می‌خواهم که بر او درود و صلوات بفرستی!

خدایا! از تو می‌خواهم تا مقام پیامبر را بالاتر ببری، نور او را کامل‌تر کنی، پیروان دین او را زیاده‌تر گردانی و بر شکوه دین او بیفزایی و نعمت خود را بر او بیشتر گردانی تا آنجا که او خشنود گردد، برترین مقام در بهشت به او عطا کنی و «مقام شایسته» که همان مقام شفاعت است را به او عنایت کنی! خدایا! ما را از پیروان راه پیامبر قرار بده، در روز قیامت، از حوض کوثر او سیراب گردان و در گروه او محشور کن!

خدایا! ما را بر دین او بمیران! به ما توفیق بده تا به دستورات او عمل کنیم و در این راه شک نکنیم.

تو کسی هستی که در خانه‌ات را به روی کسانی که تو را می‌خوانند، باز گذاشته‌ای! ای خدایی که هر کسی که به تو امید دارد، یاری می‌کنی! ای

کسی که گناهان بندگانت را می پوشانی! تو دلی را که غمگین و افسرده شده است شفا می دهی و آن را شاد می کنی! از تو می خواهم که در روز قیامت، آبروی مرا به خاطر گناهانم، نریزی و در آن روز، مهربانی خودت را از من دریغ مکن!

ای کسی که امید و آرزوی هر درمانده و بیچاره ای هستی! ای کسی که می توانی گناهان و خطاهای مرا به لطف خودت جبران کنی، از تو می خواهم خطاهای مرا ببخشی! قلب مرا از سیاهی های گناهان پاک کنی! خدایا! از تو می خواهم به من آمادگی نیکو برای بلاها عطا کنی که تو از همه بزرگوارتر هستی و آرزومندان را به آرزویشان می رسانی!

* * *

□ شرح دعا

با خودم می گویم چرا فاطمه علیها السلام این خواسته را از خدا دارد:

«وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِسْتِعْدَادِ لِتُرُودِ الْبَلَايَا».

«به من آمادگی نیکو برای بلاها عطا کن!».

من که از بلاها می ترسم، چقدر من با این تفکر بیگانه ام؟ من ادعا می کنم پیرو فاطمه علیها السلام هستم، اما چقدر با اندیشه های او، فاصله دارم؟ من کجا ایستاده ام؟ چگونه زندگی می کنم؟ حس شرمندگی مرا فرا گرفته است! وقت آن است که چشم هایم را بشویم، طور دیگر نگاه کنم، من به این دنیا آمده ام تا به سوی کمال بروم، دل انسان از همه جهان هستی بزرگ تر است، اما این دل، شیفته دنیا می شود، من به این دنیا آمده ام تا حرکت کنم،

من مسافر هستم، دنیا منزل و مقصد من نیست، باید چند روزی در اینجا بمانم، توشه‌ای بگیرم و بروم.

با کسی که عاشق دنیا شده است، چه باید کرد؟ چگونه باید او را از خماری دنیا طلبی نجات داد؟

جواب این سؤال یک کلمه بیشتر نیست:

«بلا».

بلا، همچون تازیانه‌ای است که بر روح انسان می‌خورد و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند، خدا از روی مهربانی، بت‌های انسان را می‌شکند، لیلی‌ها را از او می‌گیرد تا انسان به راه بیفتد، حرکت خود را فراموش نکند، این بلاها و رنج‌ها، برای بیدار کردن انسان است!

انسان آمده است که برود، نیامده است که در این دنیا بماند، بلا که از راه می‌رسد، دل انسان از دنیا جدا می‌شود، شتاب رفتن می‌گیرد.

وقتی پدری فرزندش را دوست دارد با دقت برنامه واکسن زدن کودکش را پیگیری می‌کند، او حواسش را جمع می‌کند، مبادا وقت واکسن زدن کودکش بگذرد. واکسن درد دارد، اما پدر خودش کودکش را به درمانگاه می‌برد تا به او واکسن بزنند.

کودک وقتی این رفتار پدر را می‌بیند، گریه می‌کند، انتظار ندارد که پدر با او این‌گونه رفتار کند. او پیش خود می‌گوید: «پس مهربانی پدرم کجا رفت». وقتی کودک بزرگ شد می‌فهمد که آن واکسن زدن، نشانه مهربانی پدر بود. خدا می‌داند که دل من اسیر دنیا می‌شود، من برای خود بت می‌سازم و

مشغول آن می‌شوم، خدا بلایی را می‌فرستد تا من بیدار شوم و من ناراحت می‌شوم و صبر خود را از دست می‌دهم و می‌گویم: «پس مهربانی خدا کجاست؟».

هنگام بلا به خدا اعتراض می‌کنم، در حالی که خدا به خاطر این که مرا دوست داشت به بلا مبتلایم کرد، من خیال می‌کردم به این دنیا آمده‌ام تا در آسایش زندگی کنم و در رفاه باشم، دنیا مرا به خود مشغول کرده بود. وقتی من دلباخته دنیا شدم چگونه باید درمان شوم؟ من چگونه باید به راه برگردم؟

من اسیر دنیا شده بودم، پول، ریاست، قدرت و شهرت دنیا، آرزوی من شده بود. این عشق به خاک و خاکی‌ها، بیماری من بود.

خدا مرا دوست داشت، ناگهان کاخ آرزوهایم را خراب کرد و بلا را برایم فرستاد و ناله من بلند شد که مهربانی خدا کجاست؟

من در فکر ساختن این دنیا بودم و خدا در فکر ساختن من! او بزم مرا به هم زد و بت آرزویم را شکست، شاید من برخیزم و بیدار شوم. او با دست‌های مهربانش، آرزوهای مرا خراب کرد تا آباد شوم، او بت‌های مرا شکست تا من بزرگ شوم.

وقتی بلا فرا می‌رسد، گاه من این بلا را نشانه خشم و ستم خدا می‌دانم و اینجاست که دیگر هیچ انسی با خدا نخواهم داشت، گاه من آن بلا را نشانه مهربانی او می‌دانم و بلا را تازیانه راه می‌یابم، اینجاست که به زندگی به گونه‌ای دیگر می‌نگرم، با خدا انس می‌گیرم و از کار او خشنودم، می‌دانم او

با بلا مرا از خطر بزرگی نجات داد، او مرا از عشق به دنیا جدا نمود و مرا متوجه راه نمود، من به اینجا آمده‌ام که توشه بگیرم، نیامده‌ام که بت بسازم و به آن دل خوش گردم، دیر یا زود، مرگ من فرا می‌رسد، فرصت من محدود است، من باید از خواب غفلت و خماری عشق دنیا بیدار می‌شدم، این بلا بود که مرا هشیار کرد و مستی دنیا را از من گرفت.

به راستی من در این دنیا به دنبال چه هستم؟

خوشی و راحتی.

من به این دنیا آمده‌ام تا پخته شوم، بلا و سختی ببینم و از عیب‌ها و نقص‌ها پاک شوم، من مسافری هستم، آمده‌ام بروم، هیچ چیز در دنیا ثابت نمی‌ماند، بهار می‌آید و می‌رود، پاییز هم می‌آید و می‌رود، بنای دنیا بر اساس تغییر است، من هم در حرکت هستم، این‌ها با خوشی و راحتی نمی‌سازد.

وقتی من خودم را شناختم، راهم را شناختم، به استعداد خود ایمان آوردم، سختی‌ها و بلاها را هدیه‌ای می‌دانم که مرا از خودم و از دنیای خودم جدا می‌کند و نقص‌ها و عیب‌های مرا به من نشان می‌دهد، هر بلایی که سراغم می‌آید، ضعفی را برایم آشکار می‌کند و زمینه‌رهایی از اسارت‌ها و دل‌بستگی‌ها می‌گردد و مرغ روح مرا آزاد می‌کند.

این‌گونه است که انسان در بلاها فقط صبر نمی‌کند، بلکه به مرحله‌ای بالاتر می‌رود، او شکرگزار می‌گردد، در اوج بلاها، زبان به شکر خدا باز می‌کند، زیرا او بلا را نعمت می‌بیند، چه چیز بهتر از نعمت رهایی!



□ ترجمه دعا

خدایا! تو مولای من هستی، تو بودی که به من توفیق دادی و اجازه دادی با تو سخن بگویم، پس دعایم را مستجاب کن و با رحمت خود مرا از آتش عذابت نجات بده و در بهشت ساکن گردان!

خدایا! کمکم کن تا به «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» که همان ریسمان محکم توست چنگ بزنم، از تو می‌خواهم عاقبت مرا ختم به خیر کنی و تا زمانی که زنده‌ام مرا از فتنه‌ها حفظ کنی، ای خدایی که همه خوبی‌ها از توست، عزت و شکوه از آن توست، به من لطف کن تا هرگز کاری نکنم که دشمنان و حسودان، مرا شماتت کنند، خدایا! اجازه نده که حاکمان کینه‌توز و شیطان بر من مسلط شوند، من به رحمت تو امید دارم ای کسی که از همه مهربان‌تر هستی!

باور دارم که هر تغییری در این جهان با اجازهٔ توست، هر قدرتی که می‌بینم از تو قدرت گرفته است، تو خدای بلند مرتبه هستی، از تو می‌خواهم تا بر محمد و آل محمد، سلام و درود فراوان بفرستی!

* * *

□ شرح دعا

فاطمه علیها السلام در این دعا از خدا چنین می‌خواهد:

«وَاجْعَلْنِي مُسْتَمْسِكًا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى».

«خدایا! کمکم کن تا به «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» که همان ریسمان محکم توست چنگ بزنم».

در واقع آن حضرت به آیه ۲۵۶ سورهٔ بقره اشاره می‌کند:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...».

«هر کس به طاغوت کافر شود و به تو ایمان آورد، به دستاویزی استوار که گسستنی نیست، چنگ زده است».

پیام این آیه برای من چیست؟ فاطمه علیها السلام می‌خواهد چه درسی در اینجا به من بدهد؟

طاغوت، هر کس یا هر چیزی است که باعث گمراهی انسان‌ها می‌شود، شیطان، بُت‌ها، ستمگران و رهبران دروغین همهٔ این‌ها طاغوت هستند و من اول باید دل از آنان برکنم، باید از آن‌ها جدا شوم، تا بتوانم به خدا برسم، این تنها راه رسیدن به خداست، باید از طاغوت بیزاری بجویم.

اگر در دره‌ای عمیق و هولناک گرفتار شوم و بخواهم نجات پیدا کنم، باید

به دستاویز محکمی چنگ بزنم، دستاویزی که هرگز گسسته نشود، باید طناب محکمی پیدا کنم.

اگر این طناب محکم نباشد ممکن است مرا تا مقداری از قعر درّه بالا آورد، اما در میانه راه پاره شود و به درّه سقوط کنم.

عشق به این دنیا و جلوه‌های آن، همانند درّه‌ای عمیق است، اگر من بخواهم از قعر این درّه به قلّه سعادت و رستگاری برسم، باید از هرچه مرا از یاد خدا غافل می‌کند، جدا شوم و به خدا ایمان بیاورم.

اگر قلب خود را از محبت طغوت‌های زمان خود خالی کنم و ایمان آورم، خدا نجاتم می‌دهد. بدون کمک خدا نمی‌توانم نجات پیدا کنم، نیاز به سرپرستی دارم که مرا راهنمایی کند.

حجت خدا در هر زمانی، همان «عروة الوثقی» است، ریسمان محکم خدا که هر کس به آن چنگ زند، نجات پیدا می‌کند. امروز اگر ایمان واقعی داشته باشم و پیرو مهدی علیه السلام باشم خدا مرا یاری می‌کند و از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد، لحظه به لحظه مرا از ناامیدی و اضطراب به سوی امید و آرامش می‌برد، نور ایمان در قلب من زیاد و زیادتر می‌شود.^۴

از طرف دیگر، کسانی که به خدا ایمان ندارند و از طغوت‌ها پیروی می‌کنند، لحظه به لحظه از آرامش دور می‌شوند، شیطان و رهبران گمراه، آنان را به سوی تاریکی‌ها می‌برند. کسی که پیرو طغوت‌ها شد، سرانجام گرفتار عذاب دوزخ خواهد شد، عذابی که هرگز پایانی ندارد.